

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۴۸

تاریخ: یکشنبه ۱۴۰۲/۱۰/۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

## ۵- مشتق

### ۵-۸- اقوال در مسئله و اسناد آن‌ها

#### ۵-۸-۲- اسناد اقوال

۵-۸-۲-۲- تحلیل و نقد اسناد قول اخصی:

ملاحظه کردید که ما گفتیم هر تبادری باید به زمانی که ما احتیاج داریم برسد. این بیان کامل‌تر از نوشته است. اگر می‌خواهیم اثبات وضع بکنیم، باید چیزی که الان متبادر است، برسد به زمان وضع؛ چون شما می‌خواهید وضع لغت را بگویید دیگر؛ بگویید مثلاً ماده امر وضع شده برای افاده وجوب لغتاً. باید بروید تا زمانی که وضع لغت است. طبیعتاً تا قبل از اسلام هم باید بروید. اگر می‌خواهید تبادر را در استعمالات شارع ثابت کنید و بگویید "أمرت" مثلاً در کلام ائمه معنایش وجوب بوده، باید اگر الان تبادر است، برسد به زمان ائمه. حتی جالب است (این اضافه را امروز بگویم برای شما) مثلاً یک سند وقفی داریم مربوط به هشتصد سال پیش و می‌خواهیم ببینیم در هشتصد سال پیش، این کلمه چه معنایی داشته است. الان متبادر داریم چیزی و می‌دانیم؛ اما ما می‌خواهیم برای سند هشتصد سال قبل. باید به یک وسیله‌ای برسیم به آن زمان که این کلمه معنایش این بوده. حالا ببینید. پس این مطلب ثابت است. اگر روی مورد بخواهید پیاده کنید، آقای آخوند می‌خواهند بگویند مشتق برای خصوص متلبس وضع شده. خصوص متلبس که بعد بگویند شارع مقدس و مبینان شریعت هم هر جا اراده کرده‌اند خصوص متلبس را اراده کرده‌اند. اگر بخواهند وضع لغت را ثابت کنند طبیعتاً باید برسد به زمان لغت. اگر می‌خواهند زمان شارع را درست کنند، عرف معیار، باید برسد به زمان شارع؛ یعنی زمان نزول قرآن؛ زمان صدور

روایت. حالا ما داریم می‌گوییم اگر شک کنیم، چه کار کنیم که گذشته را درست کنیم و لذا ملاحظه کنید، بحث بحث مهمی است؛ یعنی یک مورد یا دو مورد ندارد.

بعضی وقت‌ها هست که ما (بعضی‌ها دیروز بیان می‌کردند) می‌گوییم کاری ندارد. ما می‌رویم و لغت را نگاه می‌کنیم. مثلاً در مورد کلمه تجارت (اتفاقاً یک مثال واقعی است) آیا تجارت هر نوع داد و ستد است یا بیع است؟ الا ان تکون تجاره عن تراض منکم. خب می‌رویم لغت را نگاه می‌کنیم. یعنی می‌خواهیم ببینیم صدر اسلام چه بوده. الان که معلوم است. می‌دانید که بعضی وقت‌ها خود لغت هم باید ما وضعیتش را روشن کنیم. مثلاً اگر یک کلمه‌ای از زبان خلیل بن احمد آمده، خب خلیل جزء متقدمین لغت است؛ ولی نسبت به کلام خود خلیل هم ما باید ببینیم اگر بخوایم لغت آن را مطالعه کنیم و کتاب او را مطالعه کنیم و احتمال بدهیم این وسط مراد ایشان با مراد ما فرق بکند، طبیعتاً باید همین راه‌هایی که امروز می‌خواهیم بگوییم را پیش برویم.

حالا سؤال و جواب: عمده درس امروزمان این است: ما به چه وسیله زمان حال را سنجاق کنیم و آن را پیوند بدهیم به زمان گذشته؟ راه‌هایی که داریم چیست؟ اگر برگه را مطالعه کرده باشید قبلاً ما سه راه پیشنهاد دادیم. یک راه همین استصحاب است که بلد هستیم. من می‌گویم استصحاب معمولی و استصحاب رایج مقابل استصحاب قهقری. استصحاب رایج یعنی یقین سابق و شک لاحق که بعد ما شک لاحق را ملحق کنیم به یقین سابق. به عبارت دیگر یقین سابق را بیاوریم جلو. این است دیگر. استصحاب ابقاء ما کان است. یقین سابق را، متیقن سابق را جلو بیاوریم. این را چطور این‌جا پیاده کنیم؟ یکی از فضلا می‌گفتند دیشب من هرچه فکر کردم، همه‌اش قهقری شد. استصحاب معمولی نشد که حالا ما ادعایمان این است. این‌طوری بگوییم: ما یک واژه‌ای داریم با معنای روشن، مثلاً واژه سرقفلی، واژه خراج، مقاسمه، بیع، تجارت. فرض این است که در معنای آن الان گیر نداریم و الان تبادر داریم؛ ولی احتمال می‌دهیم مثلاً این چند سال اخیر که دوران ما هم جزء این چند سال اخیر است، نقلی صورت گرفته باشد و این کلمه سابقاً مبتلا به نقل نبوده. هرکلامی وقتی وضع می‌شود فوری که نقل پیدا نمی‌کند. بالأخره یک مدتی می‌رود جلو؛ منتها احتمال می‌دهیم مثلاً پنجاه یا صد یا دویست سال پیش یا حتی پارسال نقلی صورت گرفته باشد. می‌خواهم تصور کنید که مشکوک الان باشد، یقین سابق باشد. مشکوک نقل دوران معاصر و متیقن عدم نقل گذشته است. ما عدم نقل را می‌کشانیم تا زمان الان. الان هم که معنا معلوم است. لفظ تجارت الان معنایش معلوم نیست؟ فرض کنید متبادر از این لفظ در آیه «الا ان تکون تجاره» هر نوع داد و ستد باشد. الان معنا معلوم است؛ ولی احتمال می‌دهیم که مثلاً در این چند قرن مبتلا به نقل شده باشد؛ نقلی

که سابقه عدم دارد. هر پدیده‌ای سابقه عدم دارد. خب استصحاب می‌کنیم عدم نقل را و آن را تا بیخ گوش خودمان می‌آوریم و می‌گوییم این کلمه معنایش عوض نشده است. شد شک الان و متیقن سابق. حواستان باشد فضلا که معنا الان معلوم است. معنا مشکوک نیست. اگر بگویید معنا الان مشکوک است خلاف فرض است. فرض این است که شما تبادر دارید. همین معنای معلوم که احتمال می‌دهیم در این دوران‌های اخیر دچار تحول شده باشد، همین معنای روشن الانی که مشکوک است تحول آن الان، سابقاً دچار نقل نبوده. استصحاب عدم نقل می‌کنیم تا بیخ گوش خودمان؛ تا الان. این استصحاب معمولی است.

به برگه نگاه کنید (ص ۲۳۶): «(این نصف صفحه خیلی جاها به کار می‌آید. این‌ها آچار فرانسه است. بحث مشتق ما چند روز آینده تمام می‌شود و از آن خداحافظی می‌کنیم؛ اما از این نصف صفحه هیچ وقت خداحافظی نمی‌کنیم؛ چون فردا می‌رویم در بحث امر، هیأت امر همین بساط آن‌جا پهن می‌شود و ادعای تبادر می‌شود. اشکال می‌شود که تبادر حالا چه به درد می‌خورد برای هزار و چهارصد سال پیش. باید همین‌ها را درست کنیم. همین‌ها را مطرح بکنیم که بتوانیم دفاع کنیم. این است که عرض می‌کنم که بحث‌ها هرکدامش که عام است بیشتر دقت بشود. امر ثالث اگر بخواهد اصلاح بشود: و اصلاحه فی المقام یتیسر بجریان اصول (این‌ها را که دیروز خواندیم: یک: استصحاب در همین صورت رایج آن: یقین سابق و شک لاحق. استصحاب قهقری که می‌شود عکس رایج. یقین الان شک سابق و اصالة عدم النقل. می‌خواهید این را دقیق‌تر بنویسید: اصالة الثبوت و تشابه الزمان. یعنی اصل تشابه الزمان. حالا به شما می‌گویم چرا عدم نقل را به اصل ثبوت عوض کنیم. این را عجله نکنید. درس امروز به شما تحویل می‌دهد. پس این کلمه را هم درست کنید: او اصالة الثبوت به جای عدم نقل. البته عدم نقل غلط نیست؛ متنها لیز است.) فان قلنا (دیروز به شما گفتم که ما باید این‌جا سه «ان قلنا» داشته باشیم.) انا نشک ان اللفظ الفلانی بما له من المعنی (یعنی با توجه به معنایی که الان دارد؛ معنای روشن. این را می‌گوییم که حواستان به تبادر باشد. شما گفته‌اید تبادر می‌کند الان؛ پس معنا الان روشن است. وصف مشتق بما له من المعنی) کالمشتق بوصفه دالاً علی خصوص المتلبس (الان خصوص متلبس تبادر می‌کند) فی الزمن الحاضر (اما شک داریم الان. انا نشک الآن (اگر کلمه «آن» بود بهتر بود.) در این‌که فلان لفظ با معنای مشخصی که دارد در زمان حاضر) وقع فيه نقل من السابقین علینا ام لا (آیا در گذشته نقلی گرفته یا نه؟) و الاصل (ولی می‌دانستیم. یقین داریم قبلاً نقلی نداشته) عدم الوقوع منهم فيه استصحاباً. فالشک لاحق و یقین سابق.» این استصحاب معمولی.

یک استصحاب هم داریم قهقری که خوشبختانه تصور آن در مانحن فیه راحت است. استصحاب قهقری می‌دانید یقینمان الان است و شکمان مربوط به گذشته است. این را می‌بریم روی خود معنا. این طور می‌گوییم: لفظ الان معنایش این است یا نه؟ لفظ تجارت، لفظ مضاربه، لفظ فلان الان که معنایش معلوم است. فرض این است که تبادر است. نمی‌دانیم هزارسال پیش چه؟ می‌رویم عقب. می‌رویم عقب. اصل عدم نقل جاری می‌کنیم؛ یعنی در واقع ما چون احتمال نقل می‌دهیم، یقین الان را به عقب می‌بریم و می‌گذشته را روشن می‌کنیم. زمان مشکوکیان گذشته است و یقینمان الان است. الان شما وقتی سندی می‌خوانید و تاریخ می‌خوانید، شب کتاب فقه را باز می‌کنید یا در نرم‌افزار متنی را می‌خوانید، عملاً دارید استصحاب قهقری می‌کنید. البته من سومی بیشتر مدنظرم است که به آن می‌رسیم. می‌بریم عقب. زید الان عادل است؛ ولی پارسال یک شهادت در دادگاه داده است. نمی‌دانیم در این یک سال عادل شده یا پارسال هم عادل بوده. می‌دانید خب خیلی اثر دارد. اگر پارسال عادل نبوده، این شهادت اعتبار ندارد اگر باشد. الان عادل است؟ می‌گوییم آره. می‌گوییم خب آن را به عقب بکشان تا سال گذشته. اگر ده سال پیش شهادت داده، بیر تا ده سال پیش. می‌دانید الان را می‌بریم برای گذشته که مشکوک است.

می‌دانید که استصحاب قهقری محل بحث است؛ بعضی‌ها گفته‌اند از نطاق ادله استصحاب خارج است و مثلاً چنین استصحاب عرف نیست؛ ولی ربطی به الان ما ندارد. ما هم که در گذشته مفصل بحث کرده‌ایم و ما می‌خواهیم بگوییم که گاهی وقت‌ها به اماره می‌رسد که حالا عرض می‌کنم برایتان. آن دیگر هیچ مشکلی ندارد.

«و ان قلنا انا كنا على يقين من معنى اللفظ فى الزمن الحاضر (استصحاب قهقری) لكن نشك فى كونه على هذا الوصف فى الزمن السابق (آیا هزار و دویست سال پیش یا هشتصد سال پیش هم همین بوده؟) فنستصحب قهقری (در استصحاب معمولی یقین سابق را می‌آوریم برای الان و در این استصحاب یقین الان را می‌بریم برای گذشته) و الى عصر التشريع و عصر بیان الشریعة (اگر هم دنبال لغت باشید تا عصر لغت. دیگر من ننوشتیم و الا یک کسی می‌خواهد وضع کلمه را درست کند، کلمات با اسلام نیامده و قبل از اسلام هم بوده. می‌خواهد مثلاً یک شعر جاهلی را بفهمد. گاهی وقت‌ها برای اهل تاریخ یا شعرا لازم می‌شود. می‌خواهد یک سندی مربوط به زمان فلان پادشاه را بفهمد و تفسیر کند، قبل از اسلام. می‌خواهد متن عهد عتیق و عهد جدید و ... را بفهمد. هر کار می‌خواهد بکند.»

و اما سومی: نمی دانم در جایی به این شکل آن را پیدا می کنید یا نه. یک چیز در کلمات درست می کنیم به نام اصل ثبوت. اگر می خواهید به آن اصل تشابه ازمان بگویید. اصولاً کلمات بخواهد تغییر کند نیازمند دلیل است و الا کلمات برای چه دچار تغییر بشود. مثلاً اجداد ما لفظ آب می گفتند و همین مایع سیال را می فهمیدند. ما هم همین طور. واقعاً باید یک عاملی پیدا بشود تا کلمه معنایش عوض بشود. من مثال آب زدم. شما مثال به قراردادها، پدیده ها، کالاهای، عناوین معاملات بزنید. پانصد سال پیش اجداد من و شما کلمه صلح را به کار می بردند؛ مصالحه. حالا من و شما هم می بریم. این که بگوییم مثلاً در این پانصد سال این کلمه معنایش عوض شده، نمی گوئیم محال است؛ ولی این دلیل می خواهد. اصل ثبوت است. اصل تشابه ازمان گذشته و حال است. این جا باید دقت کنید که این را نبرید در استصحاب. استصحاب را که چه رایج آن و چه قهقری را گفتیم. این را باید یک چیزی مستقلی حساب کنیم؛ من تعبیر می کنم به اصل ثبوت؛ یعنی اصل در کلمات ثبوت است. مثلاً برخلاف سبک زندگی. سبک زندگی می بینید هی تغییر می کند. الان لباسی که من و شما می پوشیم ما آن را نسبت به گذشتگانمان خیلی تغییر داده ایم. دیده اید گاهی تصاویری از گذشتگان نشان داده می شود. سبک خانه ها، سبک بنایی هر روز تغییر می کند. خانه از بیست سال پیش تا الان خیلی فرق کرده. لذا ببینید من در سبک زندگی اصل ثبوت می گویم نداریم. اصل تشابه ازمان نداریم؛ ساختمان، لباس و حتی شاید بگوییم غذاها. یک گسستی که الان بین نسل گذشته و الان که به سرعت رخ داده در مورد غذاها است. مثلاً ما با پدر و مادرمان اختلاف سلیقه در غذا نداریم؛ ولی با بچه هایمان اختلاف سلیقه داریم. در آرایش، ما با پدرانمان اختلاف سلیقه در آرایش نداریم؛ پدرانمان هم با پدرانمان نداشتند؛ اما بچه های ما الان سبک آرایششان هم فرق می کند. خیلی نکته است.

من می خواهم این تشابه ازمان و اصل ثبوت را در الفاظ و محاورات چاق کنم و برعکس در سبک زندگی آن را لاغر کنم و بلکه بگوییم اصلاً نیست. آقایان همین را می گویند اصل عدم نقل. به نظر من عدم نقل که بگوییم با استصحاب اشتباه می شود. لذا باید مدام به مخاطب خود حالی کنی که این استصحاب نیست و اماره است. این اصل ثبوت و اصل تشابه ازمان اماره عقلایی است. لذا کسی بگوید من استصحاب را قبول ندارم، می گوئیم نداشته باش؛ اما این استصحاب نیست یا کسی بگوید استصحاب لوازم آن حجت نیست. می گوید دیگر. مگر نمی گویند؟ لوازم عادی و عقلی اصول عملیه می گویند حجت نیست. همین که می گویند مثبتات اصول حجت نیست. شنیده اید این ها را: عدم حجیت اصل مثبت که البته درست آن این نیست. درستش این است: عدم حجیت آثار عادی و عقلی مثبتات اصول. درست آن این است؛ ولی منظور روشن است. این اصلاً استصحاب نیست. این یک اصل عقلایی است. جالب هم این است که ما را تا مرز اطمینان می رساند. می دانید چرا این را می گوئیم؟ چون می دانید

که مبنای ما برخلاف مشهور این است که اصول عقلایی باید اطمینان آور باشد. اصالة العموم، اصالة الاطلاق، اصالة الحقیقه، حالا امروز اضافه کنید: اصل تشابه ازمان، اصالة الثبوت در معنای کلمات، اینها باید اطمینان آور باشد. واقعاً اطمینان می آورد. شما کتاب مبسوط شیخ را در می آورید و شروع می کنید مطالعه کردن. مثل کتاب فقه و عقل ما را که مطالعه می کنید که مربوط به این دوران است. همان طور مطالعه می کنید و تند تند کلمات آن را در ذهنتان می سپارید. چرا، اگر یک جا بدانید این جا مبتلا به تغییر شده یا در مظان تغییر باشد، آن جا دیگر باید حواستان باشد. مثلاً اگر شیخ در نهاییه بگوید «یکره» فوری این را با «یکره» منهاج الصالحین یکی نگیرید؛ چون «یکره» در زمان شیخ طوسی به معنای حرمت هم می آمده؛ ولی یکره الان نمی آید. لذا این طور جاها آدم باید حواسش باشد گول نخورد. اگر در روایت آمد یجب، نمی توان آن را به راحتی بر معنای کنونی حمل کرد. الان شما در تحریرالوسیله یا منهاج الصالحین یا العروة الوثقی، «یجب» ببینید، آن را حمل بر وجوب می کنید؛ ولی «یجب» صدر اسلام، معنایش وجوب نبوده؛ بلکه ثبوت بوده. لذ با استحباب هم می سازد. خیلی باید حواستان باشد؛ اما اینها استثنا است. شما تاریخ می خوانید. تفسیر می خوانید. حدیث می خوانید. دانشمندان علوم دیگر کتابها طب قدیم را می خوانند، فیزیک قدیم، شیمی قدیم، آنهایی که رشته شان فیزیک و شیمی و طب است. این را ما می گوئیم اصل ثبوت و لذا اگر دقت کنید، ما اگر یک معنای الان متبادر این باشد و از کلمات مشکوک نباشد، مانند همین کلمات معمولی و نه اصطلاحات علمی می توان با اطمینان گفت که در گذشته نیز چنین بوده. در اصطلاحات قبول دارم که آنجا انسان اطمینان ندارد؛ اما مثلاً ممکن کسی منظورش از کلمه استصحاب صرف همراهی باشد؛ اما الان استصحاب اصطلاح شده است؛ اما کلمات خیلی کم است که این گونه باشد. این را اصل ثبوت یا تشابه ازمان می نامیم که بعضی آن را اصل عدم نقل می نامند؛ متنها برای این که بفهمانند که استصحاب نیست، می گویند این اماره است.

یک وقت گفته نشود که این با استصحاب چه فرقی می کند. اصلاً ربطی به استصحاب ندارد. یعنی ما نمی خواهیم شک سابق و یقین لاحق را به میان بکشیم؛ البته اینها وجود دارد؛ اما به عنوان استصحاب جلو نمی رویم. یک اصل عقلایی و اماره است. لوازم آن هم احیاناً حجت است. اطمینان آور هم هست، اگر اطمینان بخواهیم یا ظن آور است که مشهور می گویند اصول عقلایی همین که ظن نوعی بیاورد کافی است برای نوع مردم. حتی برای شخص تو هم لازم نیست بیاورد. استصحاب را هم قبول نکنیم این قبول است تا آخر.

آیا مانحن فیه این طور است یا نه؟ مانحن فیه لفظ مشتق است. لفظ مشتق نه مثل سبک زندگی است، نه فرم لباس و کفش و کلاه است. همین واژه‌هایی که داریم. این جا تبادل ثابت می‌شود. به این نتیجه رسیدیم که اولین دلیل آقای آخوند برای وضع مشتق لخصوص المتلبس (تبادل) دلیل تمامی است. فقط یک نوآوری که ما داشتیم در مطلب ما اصرار نکردیم که آن را به لغت برسانیم. یعنی الان از من بپرسی که می‌خواهی بگویی «مشتق وضع شده برای خصوص متلبس؟» می‌گوییم من فقط ادعایم این است که در زبان شارع این طوری است. از هزار و چهارصد و چهل سال پیش تا حالا این طوری بوده. حالا قبلیش که بخواید اثبات لغت بکند حرفی نداریم. در مقابل آقای آخوند می‌خواهد اثبات لغت و وضع بکند؛ وضع برای خصوص متلبس؛ ولی ما کار به شارع نداریم. ما نه شعر امرئ القیس را می‌خواهیم نه غیر او؛ ولی تبادل تمام است.

قرار شد قول به خصوص متلبس چند دلیل داشته باشد؟ پنج تا. اولی اش تبادل بود که ما قبول داریم. پنجمی اش هم که مال خود ما بود: وضع طبیعی وضع. چهارمی را هم که رد کردیم. مانده این دوتای وسط: صحت سلب از منقضى عنه المبدأ. دیگری هم این بود که اگر قبول کنیم برای اعم است سر از مضاده در می‌آورد. به نظر شما لازم است ما این را هم دوباره بحث کنیم و اشکالات آن را بگوییم و جواب بدهیم اشکالات آن را؟ من در این دوره بنا ندارم. وقتی که مطلب با دلیل اول و پنجم ثابت شده (خصوص متلبس) حالا دو و سه تمام بشود یا نشود. مثلاً می‌دانید چه گفته‌اند بعضی‌ها؟ مثلاً گفته‌اند دلیل دو تکرار یک است. شما یک بار می‌گویید تبادل خصوص متلبس است و یک بار می‌گویید صحت سلب از منقضى عنه المبدأ. خوب این نتیجه تبادل است. اگر تبادل نبود شما می‌توانستید از منقضى عنه المبدأ سلب کنید؟ نمی‌توانستید. معمولاً بلد باشید، هر جا تبادل می‌گویند و بعد خواهرهای آن را می‌آورند می‌گویند این برمی‌گردد به تبادل. حالا بنا نیست که ثمره فقهی داشته باشد. ضمن این که عرض کردم یک و پنج هم کافی است. لذا منتظر نباشید فردا که ما به دلیل دو و سه پردازیم. این‌ها را فاکتور بگیرید. اگر خیلی علاقمند هستید، کفایه را ببینید. کفایه اشکالات وجه دو و سه را آورده و جواب داده. باز بعضی‌ها بر کفایه اشکال گرفته‌اند خودشان جواب داده‌اند. این‌ها دیگر از آن مباحثی است که می‌شود فاکتور گرفت. می‌دانید که ما معتقدیم مسئله زائد در اصول نداریم؛ ولی بحث‌های زائد گاهی داریم.

فردا باید ادله اعمی‌ها را بیان کنیم. حالا ما قبول نداریم و گارد گرفتیم، اشکالی ندارد؛ اما ببینیم ادله‌شان چه بوده و طبیعتاً جواب آن چه بوده؛ چون ما باید جواب بدهیم تا جواب خودمان ثابت بشود.